

پس از ده سال سکوت

(۱۵ آوریل ۲۰۰۴ - مجله فیگارو)

پتر هانتکه منحصراً راجع به زندگی‌اش در حومه شهر صحبت می‌کند و به شایعاتی که او را بر آن اساس مدیحه سرای اسلوبودان میلوشویچ می‌دانند خاتمه می‌دهد، در حالی که فقط می‌خواهد صدای صرب‌ها را به گوش جهانیان برساند. نویسنده اتریشی که رمان جدیدش به زودی منتشر خواهد شد (فقدان تصویر، انتشارات گالیمار) پس از ۱۰ سال سکوت به بیان عقاید خود می‌پردازد.

برنار مورلینو: چه زمانی تصمیم گرفتید که در فرانسه زندگی کنید؟

هانتکه: سال ۱۹۹۰. معمولاً در حومه شهر پرسیه می‌زنم، چرا که جنگل‌هایش را، خطوط راه‌آهن را و مناظرش را که مدام در حال تغییرند دوست دارم. در ایل دو فوانس، می‌توانم هر چه بخواهم پیاده‌روی کنم و این برای من امری حیاتی است. قبل از آن که کلمار و بعد شویل را ببینم، از حومه شهر بیزار بودم. بسیار طول کشید تا فهمیدم که شهرهای بزرگ تنها حقیقتی است که من دوست دارم، یعنی روزمرگی حقیر انسان‌های معمولی را از بین می‌برند.

- غیر از این، چه چیز دیگر در حومه شهر نظرتان را جلب می‌کند؟

از این که مردم بدون آن که من از شان بخواهم، برایم از هر چیزی حرف می‌زنند بسیار لذت

می‌برم. به علت معاشرت با مردم، حضورم برای بسیاری از آنها عادی شده؛ آنها به من اعتماد دارند چرا که من نمی‌خواهم عین گزارشگران تلویزیون همهٔ مکنونات زندگیشان را بیرون بکشم؛ درست مثل تلویزیونی که امروز خلوت و زندگی خصوصی مردم را نیست و نابود کرده است. بدین ترتیب شواهد بی‌شماری از روس‌ها، اسپانیایی‌ها و ایتالیایی‌ها یافته‌ام که از استالین، فرانکو و موسولینی گریخته بودند. امروزه آنها از خیابان‌های شهر گریخته‌اند چون دیگر در خیابان زندگی جریان ندارد...

- در مطبوعات شما را سرزنش کرده‌اند که قتل عام مسلمانان به دست صرب‌ها را در سربیر نیتسا در سال ۱۹۹۵ محکوم نکرده‌اید. آیا شما نسبت به این موضوع بی‌اعتنا هستید؟

مطبوعات کار خود را بدرستی انجام نمی‌دهند، چرا که من در «سفر زمستانی به دانوب، ساوا، مراوا و درینا» دوبار این قتل عام‌ها را محکوم کرده‌ام. اما نمی‌دانم چرا آنها می‌خواهند از طریق من، صربها را مقصر جلوه دهند. حقیقت این است که عدهٔ کمی داستان مرا خوانده‌اند. افراد بدخواه و مغرض از کتاب من بدگویی می‌کنند انگار می‌خواهند در آب زهر بریزند تا نشود از آن نوشید. کتاب من فقط شاهی بر زندگی صرب‌ها در طول دوران جنگ و عاری از هر گونه نظر سیاسی است.

- شما در نوامبر ۱۹۹۱، درخواست عمومی علیه استقلال اسلونی را امضا کردید. چرا پس از آن در طول این مدت، تا پیش از دفاع از صربستان سکوت اختیار کردید؟
نمی‌شود گفت که من به نفع صربستان موضع‌گیری کرده‌ام. در سال ۱۹۹۶، فقط به آنچه در طول سفرم دیده بودم پرداختم. من از گزارش‌های مطبوعات متنفرم چون موضوع را ساختگی و با آب و تاب زیاد جلوه می‌دهند. در صربستان فقط به گزارش مناظر زمستانی و مردمی که سردشان است اکتفا کرده‌ام بدون آن که اصلاً قضاوتی بکنم.

- به نظر شما بی‌عدالتی در چیست؟

فراموش نکنیم که ژنرال رادیسلاو کرستیچ، رئیس سابق واحد درینا، به جرم قتل عام در سربیرنیتسا به ۴۶ سال حبس محکوم شد در حالی که در زمان دادرسی هیچ‌کس به قتل عامی که پیش‌تر مسلمانان در روستاهای صرب مرتکب شده بودند اشاره‌ای نکرد. چرا کشتارهایی که صرب‌ها قربانی آن بوده‌اند و هستند هیچ‌گاه در نظر گرفته نمی‌شود و همیشه به قتل عام

کروات‌ها و مسلمانان توجه می‌کنند؟ قبل از این که جنگ شروع شود، حملات بسیاری به صرب‌ها در کوزوو انجام شد، اما چه کسی به آنها توجه کرد؟ گویا این حملات اصلاً خارج از اخبار روز بودند. مردان نقابداری که وارد میخانه‌ها می‌شدند تا مشتریان را که در میان آنها آلبانیایی‌ها نیز بودند به رگبار ببندند.

- هنگامی که شما اعلام کردید که دیگر کاتولیک نیستید، گروهی شما را مسخره کردند. چه احساسی داشتید؟

در ماه مارس ۱۹۹۹، اسقف آمیان بمباران ناتو را این گونه توجیه کرد: «هنگام آتش‌سوزی یک سطل آب فایده‌ای ندارد. بلکه باید هواپیماهای اطفای حریق به محل آتش‌سوزی فرستاد.» این تشبیه هواپیماهای اطفای حریق، تشبیه عجیبی بود که از دهان یک اسقف بیرون آمده بود! اما هیچ کس واکنشی نشان نداد. پس از آن نیز پاپ برای شرکت در مراسم تبریک یک کاردینال اوستاشی حتی شک هم نکرد. همان طور که می‌دانید، اوستاشی‌ها اعضای یک جنبش ملی‌گرای کروات بودند. آن‌ها با برخورداری از حمایت و پشتیبانی هیتلر، به نسل‌کشی اقلیت صرب پرداختند. بدین ترتیب استپیناک^۱ با نازی‌ها مشغول مرگ صدها هزار یهودی، صرب و کولی بود و به این خاطر است که من از مذهب کاتولیک خارج شدم. برای مراسم خاکسپاریم هم کشیش ارتدوکس می‌خواهم، نه کشیش کاتولیک.

- ۱۷ و ۱۸ مارس ۲۰۰۴، آلبانیایی‌های مسلمان، صرب‌ها را در کوزوو کشتند و این برخوردها از پایان جنگ تا آن موقع وحشتناک‌تر شده بود (۲۸ کشته، ۹۰۰ مجروح - که در میان آنها ۶۰ سرباز از نیروهای حافظ صلح ناتو بودند - و حدود ۳۰ کلیسای ارتدوکس که خراب شد) با این آمار، پس نیروهای حافظ صلح ناتو که قاعداً باید برقرار کننده صلح و نظم باشند، به چه دردی می‌خورند؟

مأموریت ناتو شکست کامل و جنگ علیه یوگسلاوی، جنایت تمام عیار است و مشغول آن دولت‌های غربی هستند، اما پای آنها هیچ‌گاه به دادگاه کشیده نخواهد شد. گفته می‌شد که صرب‌ها در کوزوو بر ضد میلیون‌ها آلبانیایی موج تبعیض نژادی (آپارتاید) راه انداخته‌اند. در حقیقت، جمعیت صرب‌ها حتی به سیصد هزار هم نمی‌رسید. هنگامی که به کوزوو رفتم، زمانی

۱- Aloysius Stepinac (۱۹۶۰ - ۱۸۹۸): اسقف یوگسلاو. در سال ۱۹۳۷ به عنوان اسقف اعظم زاگرب

مانع از تأسیس کلیسای مستقل شد.

که هنوز جنگ ناتو علیه یوگسلاوی شروع نشده بود، صرب‌ها در انزوا بودند. البته این تقصیر خودشان هم هست چرا که بسیاری از آنها زمین‌هایشان را فروختند. اما این دیگر واقعاً خلاف واقع است، اگر از تبعیض نژادی حرف بزنیم.

- از سال ۱۹۹۵، شما رسانه‌ها را ملامت کرده‌اید که صرب‌ها را خبیث و مسلمانان را بی‌گناه جلوه می‌دهند. و بعد جنگ دوم عراق نیز در جریان بود. شما آینده را چگونه می‌بینید؟

من پیشگو نیستم. امروز تنها چاره مردم یوگسلاوی این است که برای رهایی از فقر و بدبختی از کشورشان فرار کنند. پیش از این، گشت و گذار در این کشور بسیار دلبذیر بود، اکنون صرب‌ها دیگر نمی‌توانند وارد کوزوو شوند. اروپای متحد دیگر مرزی نمی‌شناسد و در یوگسلاوی فقط همین مرزها باقی مانده است.

- گفته می‌شود اسلوبودان میلوشویچ، رئیس‌جمهور سابق صرب، به شما نشان افتخار داده است. آیا این صحت دارد؟

مطلقاً چنین نیست. من میلوشویچ را فقط درون یک قفس شیشه‌ای از تلویزیون که دادگاه لاهه را نشان می‌داد دیده‌ام. همه مرا متهم کرده‌اند که صرب‌ها را دوست دارم. انگار که مرده دوست (nécrophile) بوده باشم. در حقیقت انجمنی به نام انجمن دوستی صرب‌های ژنو به من نشان «آوارگی» (diaspora) داده است. فقط همین. اما من برای دریافت جایزه ترفتم. به هر حال همین برای روزنامه‌ها کافی بود تا شایع کنند میلوشویچ شخصاً به سینه من نشان افتخار سنجاق کرده است.

- یعنی شما هیچ وقت با میلوشویچ رو در رو نشده‌اید؟

خیر، اما اگر پیش می‌آمد هم مانع آن نمی‌شدم. میلوشویچ شخصیتی تراژیک و رقت بار است که نمی‌توانست طور دیگری رفتار کند. از روزی که آلمان، اتریش، ایالات متحده و اسپانیا تجزیه یوگسلاوی را تصویب کردند، جنگ امری اجتناب‌ناپذیر شد. آن‌ها به جای آن که به توجمان رئیس‌جمهور ملی‌گرای کروات، که ضد یهودی معروفی است، و یا به عزت بگوییچ، رئیس‌جمهور اسلام‌گرای ناب‌بوسنی و هرزگوین بپردازند، به میلوشویچ نقش حاکم جبار را داده‌اند. عزت بگوییچ نه تنها دنیای ماتریالیست را محکوم می‌کند، بلکه با تصوف اسلامی صوفی‌ها که می‌خواستند به اصطلاح روحشان را پرورش دهند (لابد برای به خدمت گرفتن

- آیا این که برخی، میلوشویچ را «هیتلر بالکان» لقب داده‌اند از نظر شما تکان دهنده نیست؟

در حقیقت او بیشتر حاکم خودکامه بود تا دیکتاتور. او رژیم مستبد را اداره می‌کرد، اما اگر به قدرت نزدیک شویم، متوجه خواهیم شد که به اصطلاح دموکراسی‌ها، در واقع مظهر نوعی خودکامگی منفعل و ریاکارانه است. در دهه ۷۰ در اتریش با وجود برونو کرایسکی، صدراعظم سوسیالیست، روزنه‌امیدی وجود داشت اما پس از ارتباط با او متوجه شدم که در اثر نزدیکی به قدرت، همه چیز سیاه می‌شود و تنها دار و دسته‌ها و دیسه بازی‌ها وجود دارند. از زمانی که از آن محیط دور شده‌ام، زندگی ساده و طبیعی را در پیش گرفته‌ام. من مطلقاً شبیه گابریل گارسیا مارکز نیستم که مجذوب قدرت بشوم.

- آیا امکان داشت که بتوان مانع از جنگ یوگسلاوی شد؟

مسئله، اگر فرانسوا میتران نسبت به تجزیه یوگسلاوی موضع مخالف می‌گرفت، امروز این کشور به همان شکل قدیم، یعنی جمهوری فدراتیو خلق وجود داشت. اما چنان به دوستی میان فرانسه و آلمان پای بند بود که با آلمان هم راه و هم رأی شد. میتران، یوگسلاوی را نمی‌شناخت. این کشور آینده‌درخشانی داشت. اروپای متحد متشکل از مردمی است که یکدیگر را نمی‌فهمند. مردمی که حتی عمیقاً از هم متنفرند. سرگذشت قرن شانزدهم در وجود آنها ریشه دوانده است. به محض آن که اقتصاد بی‌اهمیت می‌شود، تفرقه بیشتر می‌شود و مردم به فاجعه ملی‌گرایی می‌رسند. از نظر ژئوپلیتیک، یوگسلاوی در جایی قرار گرفته که نمی‌تواند اقتصاد مستقلی داشته باشد. شاید کار تیتو* مبنی بر اتحاد با جمال عبدالناصر و جواهر لعل نهرو برای ایجاد راهی بی‌طرف بین کمونیسم و کاپیتالیسم، کاری قهرمانانه بود.

- آیا این که کارینسی در جنوب اتریش، مقر و منطقه نفوذ یورگ هایدن است، مانع بازگشت شما به سرزمین مادریتان می‌شود؟

* Tito: سیاستمدار و رئیس جمهوری یوگسلاوی - از پایه‌گذاران حزب کمونیست یوگسلاوی که از سال ۱۹۴۸ شیوه‌ای مستقل در پیش گرفت.

خیر. من به آنجا بروم می‌گردم. تنها در این منطقه بود که زمان رایش سوم^۱ مقاومت مسلحانه داشت. در طول سه سال فرزندان هیتمشکنان، کارگران راه آهن و کشاورزان به جنگل‌ها پناه می‌بردند تا تنها ارتش مخفی در سرزمین‌های تحت سلطه نازی‌ها را بوجود آورند چرا که در آن زمان اتریش بخشی از آلمان به شمار می‌رفت. اسلونیایی‌ها، مردمان سرزمین مادریم، مایه حرمت و افتخار کارینسی شدند چرا که این اقلیت به مخالفت و جنگ با هیتلر پرداختند. اکنون ما پارتیزان‌هایی را که به آزادی این منطقه در سال ۱۹۴۵ کمک کردند فراموش کرده‌ایم. در آن زمان همه کارینسی را افتخار اروپای مرکزی می‌دانستند.

- نظرتان راجع به یورگ هایدن چیست؟

فرماندار یورگ هایدن با رأی مردم به قدرت رسید. نمی‌توان این کار را جرم دانست، هر چه قدر هم که نفرت‌انگیز باشد. او پول مالیاتی را که از مردم می‌گیرد به نام خود میان مردم توزیع می‌کند. هنگامی که به شوخی می‌گویم: «اگر هایدن شما را چنین می‌ترساند، تنها کاری که می‌توانید بکنید این است که هواپیماهای اطفای حریق ناتو را به فراز وین بفرستید!» مردم دیگر نمی‌دانند چه بگویند. درست همان روزهایی که یکی از نخستین گردهمایی‌های حزب آزادی (FPO) را در سالزبورگ دیدم، نازی‌های قدیمی برای تظاهرات به خیابان‌ها ریختند. به نظرم می‌آمد که انگار چاه‌های فاضلاب برای رهایی از مدفوع و کثافت‌های درونشان دست به شورش زده‌اند. چنان که هم وطنم اودن فون هروات می‌گوید: «هیچ چیز بیشتر از حماقت، به انسان احساس ابدیت نمی‌دهد.» برای اثبات این امر فقط کافی است به چهره هایدن، این دغل‌کار پست نگاهی کنیم.

- آیا کتاب جدید شما «فقدان چهره» رمان است و یا داستانی به سبک خودتان؟

بهبتر است بگویم رمان قرون وسطایی که از پرسویال و لانسلو اثرکرتین تروا و هم چنین از ولفرام فون اشنباخ الهام گرفته است. سعی و توان زیادی لازم است که بخواهیم دوباره این راه را باز کنیم و مردم را به جایی که می‌خواهیم ببریم، چرا که جغرافیایی از رویاها وجود دارد. من بدون آن که در این راه پیشرو باشم، آن را راهی مدرن می‌بینم و از آنجایی که هیچ کس دیگری به آن نپرداخته، خود را در نوعی راه اصلاح‌گرایانه می‌بینم. نباید آرمانشهر را با سانتی مانتالیسم، ناتورالیسم و رئالیسم در هم آمیخت. من از آنچه می‌دانم به عنوان سکوی پرشی برای یافتن

- «فوروارد چپ، یک بچه گمشده است.» آیا این تعریف مونترلان به خود شما که از

علاقه‌مندان فوتبال هستید بر نمی‌گردد؟

شاید همین طور باشد. به خصوص که من هم در پست فوروارد چپ بازی می‌کردم. در کودکی، از دویدن روی زمین‌های کاربنسی، جایی که چمن‌ها بلندتر از حد معمول بود - به خصوص کناره‌های زمین که کمتر پا خورده بود - لذت می‌بردیم. گاهی احساس می‌کردم در علفزارهای استوایی بازی می‌کنم. تقریباً هیچ تماشاگری در جایگاه تماشاگران نبود، به خصوص هیچ دختری را آنجا نمی‌دیدم و من چقدر دلم می‌خواست که دخترها نگاهم کنند...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی